

تنها دخترم را به گرگ‌ها سپردم!

سرگرد سمانه مهربانی

معاون اجتماعی

پلیس آگاهی پایتخت



گاهی بی خبری بهتر از چشیدن طعم تلخ برخی اخبار است. وقتی فقدان یکی از اعضای خانواده‌ات را به پلیس آگاهی اعلام می‌کنی و منتظر بازگشت فرزندت هستی اما با پرونده فقدان منجر به جنایت روبه‌رو می‌شوی! چه پایانی می‌تواند تلخ‌تر از شنیدن خبر مرگ عزیزی باشد که با یک اشتباه و غفلت برای همیشه او را از دست رفته می‌بینی!!

زن خسته و شکسته از خبری که افسر پرونده به او داده بود در انتظار آمدن سایر اعضای خانواده‌اش روی نیمکت نشسته بود. نگاهش را به در دوخته بود و قطرات اشک از روی گونه‌اش سر می‌خورد و روسری آبی‌اش را خیس می‌کرد. کنارش نشستم و تسلیت گفتم. مات و مبهوت نگاهم کرد. گفتم: می‌دانم حال مساعدی ندارید اما من اینجا هستم تا با انتشار سرگذشت کسانی که به پلیس آگاهی می‌آیند مانع از تکرار اتفاقات تلخ برای سایر خانواده‌ها شوم. برای همین از شما خواهش می‌کنم در مورد پرونده دخترتان با من صحبت کنید.

زن آهی کشید و گفت: از لحظه تولد دخترم تا همین لحظه مثل یک خواب و رویا گذشت. انگار خداوند جوهری ارزشمند را در دستان من قرار داده بود و با یک لحظه غفلت همه زندگی‌ام سوخت و نابود شد و دست‌هایم برای همیشه خالی شد. چطور می‌شود به این سرعت زندگی انسان زیر و رو شود و هیچ فرصتی برای جبران نباشد.

چند شب پیش بر سر یک موضوع ساده از دست دخترم عصبانی شدم. با هم بحث کردیم و من بدون توجه به روحیه و حساسیت‌های یک دختر جوان به او حرف‌های بدی زدم و او هم به حالت قهر وسایلش را جمع کرد که خانه را ترک کند. من به جای این‌که بنشینم و با او با حوصله و آرامش حرف بزنم لج کردم و اهمیتی به رفتنش ندادم و او خانه را ترک کرد. با خودم گفتم لابد به خانه یکی از اقوام یا یکی از دوستانش می‌رود و بعد پشیمان و دست از پا درازتر برمی‌گردد اما چند روزی گذشت و خبری نشد. با او تماس گرفتم اما تلفن همراهش خاموش بود. آنجا بود که تازه به خودم آمدم و سریعاً به پلیس آگاهی مراجعه کردم و فقدان فرزند دلبندم را اعلام کردم. تحقیقات پلیس آغاز شد و امروز خبر فوت دخترم را دادند. این‌طور که افسر پرونده می‌گفت دخترم عصبانی از خانه خارج می‌شود و سوار خودروی فردی غریبه می‌شود و راننده وقتی متوجه شرایط دخترم می‌شود، او را به اطراف تهران می‌برد. درگیر و دار مقاومت و تلاش دخترم برای نجات خود او را از خودرو بیرون می‌اندازد و باعث فوتش می‌شود. دختری که یک عمر مثل یک عروسک در آغوش بزرگ کردی موهایش را شانه زدی و برایش پیراهن دوختی به امید روزی که او را در پیراهن سپید عروسی ببینی حالا باید خون و خاک بیابان را از صورتش پاک کنی.

نظریه کارشناس

هیچگاه فرزند خود را با سرپناه و امکاناتی که به عنوان والدین در اختیار او قرار داده‌اید تهدید نکنید و از آن به عنوان وسیله‌ای برای باج‌خواهی و تهدید فرزندان استفاده نکنید. بیرون از دیوارهای خانه شما افرادی در کمین نشسته‌اند تا با فرو ریختن پناهگاه و حصار امنی که تحت عنوان خانواده در اطراف یک فرد وجود دارد او را مورد آزار و اذیت قرار دهند. فرزند شما باید بداند از هر مسیری با هر اشتباهی در نهایت می‌تواند به خانه بازگردد و از شما برای جبران اشتباهات و حل مسائل و مشکلات زندگی‌اش کمک بخواهد. اگر از این سرپناه به عنوان اهرم فشار استفاده کنید روزی می‌رسد که فرزندان خیابان‌های ناامن را به خانواده ترجیح می‌دهد و خود را به ناامنی خیابان‌ها و خودروهای غریبه می‌سپارد. مسیری بی بازگشت که ضمن نابودی زندگی دختر یا پسر جوان بیشتر از هر کس والدین ناآگاه و بدرفتار را دچار حسرتی ابدی می‌سازد.



عکس تزئینی است

قربانی وسوسه شیطان هستم

روحی صندلی مقابل در ورودی اداره

شانزدهم پلیس آگاهی تهران نشسته و

زیرچشمی حواسش به مرد جوانی است که مقابل افسر

بازجو نشسته و به سؤالات او جواب می‌دهد. با هر انکار مرد

جوان، فحشی‌ناراش می‌کند و دوباره ساکت می‌شود.

سراغش می‌روم. این بار قرار است راوی یک پرونده از زبان

قربانی باشم که در ادامه می‌خوانید.



چند سال داری؟

۲۴ سال.

درس می‌خوانی؟

دانشجوی کارشناسی ارشد هستم.

چرا به اداره آگاهی آمدی؟

برای شکایت از مردی که زندگی و آینده‌ام را سیاه کرده، آمده‌ام. شش ماه است شب‌ها با کابوس از خواب می‌پریم. باورتمان نمی‌شود وقتی از خانه بیرون می‌آیم می‌ترسم دوباره به من حمله کند و بدون توجه به التماس‌هایم آرامم دهد. منظورم از آزار، تجاوز است.

در پوشش مسافر این کار را کرد؟

نه. وقتی فهمید کوهی از درد دارم، درد دیگری به دردهایم اضافه کرد.

منظورت چیست؟

اهل یکی از استان‌های مرکزی ایران هستم که برای ادامه تحصیل به تهران آمده‌ام. پدرم چندسال قبل از داربست افتاد و زمینگیر شد. مستمری می‌گیرد اما آن قدر نیست که کفاف هزینه‌های زندگی را بدهد. نمی‌خواستم با درس خواندن و هزینه‌های درس باری روی دوش او اضافه کنم. به همین خاطر در کنار درس، کار هم می‌کردم. درآمد بد نبود و هزینه زندگی‌ام در تهران را تأمین می‌کرد. بعضی ماه‌ها آخر ماه چیزی برایم می‌ماند که آن را برای پدرم می‌فرستادم.

کارت چه بود؟

روزهایی که دانشگاه نداشتم به خانه مردم می‌رفتم و کارهای نظافت‌شان را انجام می‌دادم. ابتدا در یک شرکت خدماتی کار می‌کردم اما هرچه کار می‌کردم مدیران آنجا سودش را می‌بردند. این بود که تصمیم گرفتم برای خودم کار کنم. بنابراین در سایت دیوار آگهی دادم. از طرفی آگهی نیروی خدماتی را بررسی می‌کردم. اگر مشتری بود می‌رفتم اما اگر شرکت بود نمی‌رفتم. این اواخر دیگر مشتری ثابت داشتم. کارم تمیز بود و وقتی می‌دیدند بی‌حاشیه کار می‌کنم، من را به بستگان‌شان معرفی می‌کردند.

چطور در دام مرد متجاوز افتادی؟

یک روز مرد جوانی زنگ زد و ادعا کرد برای تمیز کردن خانه مادرش نیاز به نیروی خدماتی دارد. وقتی دستم‌زد را گفتم قبول کرد و لوکیشن را برایم فرستاد. روز بعد وقتی به آدرس رفتم، اطرافم زمین خالی بود. با مرد جوان تماس گرفتم که ادعا کرد آن منطقه اینترنت ضعیف است و لوکیشن درست ارسال نمی‌شود. خواست همانجا منتظر بمانم تا دنبالم بیاید. چند دقیقه بعد با یک موتور آمد و خودش را معرفی کرد. بدون اطلاع از نقشه شومی که در سر داشت، ترک او نشستم.

این‌که با موتور آمده بود، باعث شک تو نشد؟

نه. پیش از این هم وقتی عجله داشتم با پیک موتوری خودم را به مقصد می‌رساندم.

بعد چه شد؟

محل قرار اطراف پارک چیتگر بود. مرد موتورسوار بعد از چند دقیقه وارد منطقه‌ای جنگلی شد. اینجا بود که به او اعتراض کردم. می‌گفت این مسیر میانبر است. بعد کنار یک زیرگذر توقف کرد و با تهدید چاقو، من را زیر پل کشاند تا کسی متوجه‌مان نشود. فکر کردم قصد سرقت دارد. شرایط را برایش گفتم و التماس کردم رهایم کند اما فایده نداشت و بی‌رحمانه به من تجاوز کرد و با برداشتن گوشی تلفن همراهم گریخت.

چرا شکایت نکردی؟

فکر نمی‌کردم دستگیر شود. این‌طوری خودم را به دردسر می‌انداختم. اگر پدرم متوجه می‌شد این بلا سرم آمده دق می‌کرد. او فکر می‌کند در یک شرکت منشی هستم و از کارم خبر ندارد.

چه شد بعد از شش ماه تصمیم به شکایت گرفتی؟

یک روز در اینستاگرام خبری درباره دستگیری مرد متجاوزی دیدم که زنان را با موتور می‌ربود. عکسش هم منتشر شده بود. دقت که کردم دیدم همان مرد متجاوز است. روز بعد به اداره آگاهی رفتم و فهمیدم چند روز دیگر را هم به همین شیوه آزار داده است.

موقع تجاوز فیلم هم گرفتی؟

از من نه اما از قربانیانی که تهدید به شکایت کرده بودند فیلم گرفته بود تا ساکت‌شان کند.

حرف آخر...

برای مرد متجاوز اشد مجازات را می‌خواهم. او از بی‌پولی و اعتماد من سوءاستفاده کرد. کاش فقط سارق بود و این‌طور با آینده و روانم بازی نمی‌کرد. وقتی در خیابان هستم و صدای موتور می‌شنوم، وحشت‌زده می‌شوم.